

سیمای ملوک در شعر ملک

غلامحسین ملایی¹

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

دکتر سید جعفر حمیدی

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

چکیده

در آیینۀ شعر ملک‌الشعرا بهار، نمایه‌های مجسم شخصیتی فرمان‌روایان به‌خوبی هویدا است. او به عنوان بزرگ‌ترین شاعر معاصر و صدای مردم، توانست انتظار این مردم را از فرمان‌روایان بیان کند و از زاویۀ دید آنها به نقد و داوری ملوک بنشیند. بهار در مواجهه با فرمان‌روایان عصر خوشبین است و به امید بهبودی اوضاع، تلخی پند را با شیرینی مدح درهم می‌آمیزد، هشدار و پند می‌دهد اما اگر کارگر نیفتاد، مردانه نقاب از چهرۀ زشت حاکمان برمی‌دارد و آنان را رسوا می‌سازد، سراسر شعر او از تصاویر زشت حاکمان زمانه پر شده، اما فضای روشن امید به نسل آینده ایران در آن به خوبی پیداست. در این مقاله، سعی بر آن است که شخصیت و عمل‌کرد پادشاهان سلسلۀ قاجار از نگاه او بررسی شود.

واژه‌های کلیدی: ملک‌الشعرا بهار، قاجار، پادشاه، نکوهش، ستایش.

1 - mik_1391 @ yahoo.com

تاریخ پذیرش

91/5/21

تاریخ دریافت

91/3/17

مقدمه

درخت تناور ادب پارسی در قرن اخیر به زیور آثار ملک‌الشعرای بهار آراسته گشته و تاکنون نیز مایهٔ اعجاب بزرگان ادب شده است، شاید «پس از گذشت سالیان و فرونشستن گرد رفتگان معاصر او، وقت آن است که به چهرهٔ واقعی بهار که بر اریکهٔ پادشاهی سخن تکیه زده دیگر بار نظری بیفکنیم.» (یغمایی، 1330: 6) او این توفیق را داشت که در مکان و زمان مناسب (عصر مشروطه) قرار گیرد و صدای رسای مردم ستمدیده و سیلی خوردهٔ عصر خود باشد، صدایی که پس از یک قرن، همچون چشمه‌ای زلال در بستر ضمیر ایرانیان و فارسی‌زبانان در حرکت است.

بررسی چکامه‌های او در کشف زوایای ناگفتهٔ تاریخ معاصر مهم است زیرا «تاریخ و ادب فارسی دوشادوش یکدیگر حرکت کرده‌اند. آن چه در تاریخ نیامده در ادب و به‌خصوص در شعر فارسی می‌تواند دیده شود و در مقابل، درک ریشه‌های ادب فارسی بی‌آنکه به حوادث تاریخی توجه شود، امکان‌پذیر نیست.» (اسلامی ندوشن، 1376: 59) و «اگر همین اشعار را که از ابتدای انقلاب ایران تا امروز انشا شده، جمع‌آوری کنند تقریباً تاریخ منظوم انقلاب [مشروطه] را تشکیل خواهد داد.» (براون، 1386: 53) هدف این تحقیق بررسی «نمایه‌های مجسم شخصیتی پادشاهان قاجار در شعر ملک‌الشعرای بهار» است بدان امید که از رهگذر این تصویر، دریچه‌ای برای شناخت ضمیر مردم ایران‌زمین و شخصیت درونی شاعر گشوده شود. در پاسخ به این که چرا شعر بهار از میان شاعران دورهٔ مشروطه نامزد شده است، باید به شخصیت چندبعدی او در زمینهٔ سیاست و احاطه‌اش بر رشته‌های مختلف شعر و ادب، نقد، دستور و... اشاره کرد و پیرامون هر یک توضیحی داد:

1- بهار شخصیت ممتاز ادبی این قرن و شاخص ادبیات این دوره به شمار می‌رود و هیچ کس از لحاظ ادبی با او هم‌تا نیست؛ بزرگانی چون استاد همایی (گلبن، 1380: 70)، خلیل الله خلیلی (همان: 150)، پروین گنابادی (همان: 166)، فروزانفر و خطیبی او را استاد مسلم قرن اخیر می‌دانند و عده‌ای چون علامه دهخدا (همان: 139) و استاد ذبیح‌الله صفا (احمدی گیوی، 1387: 62) هم‌صدا با بهار این نغمه را تکرار می‌کنند:

هفتصد سال است ایران شاعری چون من ندید	این سخن ورد زبان مردم ایران بود
از پس سعدی و حافظ کز جلال معنوی	رتبت ایوان‌شان بر تارک کیوان بود
آن اساتید دگر هستند شاگرد بهار	گر امامی گر همام از سیف گر سلمان بود

(بهار، 1382: 388)

2- بهار با تالیف تاریخ مختصر احزاب سیاسی» و مقالات متعدد در این زمینه، ثابت کرده از تاریخ گذشته و معاصر ایران به خوبی آگاه است و در هر فرصتی با حسرت به تاریخ پرافتخار ایران باستان اشاره می‌کند.

3- دکتر غلامحسین یوسفی درباره دید نقادانه او در مسایل گوناگون می‌گوید: « اهل تقلید و تعبد نیست، فکری دارد زنده و دور پرواز و هوشی تیز و در برابر اندیشه‌های رایج عصری و آن چه بدو عرضه می‌شود به‌آسانی تسلیم نمی‌گردد.» (احمدی گیوی، 1387: 54) خود او نیز در این باره می‌گوید: «چیزهایی که مردم بد می‌دانند من گاهی خوب یا موهوم دانسته و چیزهایی که خوب می‌دانند، غالباً بلکه همیشه بد یا غیر قابل ذکر می‌شناسم زیرا از تقلید بیش از لزوم می‌گریزم.» (گلبن 1380: 241) این روحیه انتقادی علاوه بر شعر و ادب، روزنامه‌نگاری و معلمی در سیاست و تاریخ نیز جریان دارد و نقد حاکمان زمان و محیط اجتماعی در شعر او هویداست. برای نمونه توصیف او از «زندان شهربانی» رضاشاه، زندانی تاریک و متعفن به گستره ایران زمین را در ذهن تداعی می‌کند و آن چنان دقیق و انسانی است که هم‌زمان حس تحسین و نفرت مخاطب را برمی‌انگیزد.

4- بهار شاعری سیاست‌مدار است و بیشتر عمر خود را در این راه سپری کرده است، نفوذ سیاست در زندگی او تا بدان حد است که به قول مرحوم زرین‌کوب: «حرفه و شغل وی شاعری نیست، سیاست است.» (همان: 189)

پیشینه تحقیق

درباره بهار و نگاه او به سیاست و حاکمان زمانه مطالب بسیاری در قالب کتاب، مقاله و پایان‌نامه ارائه شده است، در این زمینه می‌توان کتاب «بلند آفتاب خراسان» از محمد گلبن و «ستایشگر آزادی» از احمدی گیوی را که شامل مجموعه مقالاتی در معرفی شعر و شخصیت سیاسی و ادبی بهار است نام برد. آثاری چون «چهار شاعر آزادی» و مجموعه «شهر شعر...» از محمدعلی سپانلو در نقد و تحلیل ذهن و زبان شعرا و کتاب «ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت» به قلم عبدالرحیم ذاکر حسین درباره اشعار بهار متناسب با هر رویداد سیاسی تالیف شده است. هم‌چنین کتاب «یا مرگ یا تجدد» از ماشاالله آجودانی در حوزه شعر و ادب مشروطه در کنار «از صبا تا نیما» یحیی آرین‌پور نیز از آثار ارزشمند در این زمینه به شمار می‌رود. در این زمینه مقالات متعددی نیز از استادان ادب فارسی چون شفیعی کدکنی «شعر بهار»، حسین خطیبی «جایگاه بهار...» و ...ارائه

شده است. شهین سراج نیز علاوه بر رساله دکتری خود با عنوان «مفهوم وطن در شعر بهار» مقالات متعددی در این زمینه تالیف کرده است.

دوران پادشاهی آغامحمدخان قاجار (1209-1211 ه.ق.)

با مرگ نادرشاه افشار جامعه ایران مجدداً دچار فتور و هرج و مرج شدید گردید و پس از کشمکش‌های فراوان، کریم‌خان زند موفق شد با غلبه بر مدعیان، حاکمیت بخشی از ایران را در اختیار بگیرد. محمدتقی بهار با ستایش خلق و خوی کریم‌خان که به دلیل تواضع و مهربانی خود را «وکیل الرعایا» می‌خواند سروده است:

بس که بُد راد و فروتن شه نخواندی خویش را / خود وکیل زیر دستان نام راندی خویش را
(بهار: 85)

اما پس از مرگ وی:

جانشینان ورا شد جهل و استبداد جفت / طالع بیدارشان از جهل و استبداد خفت
صِرصر بی‌دولتی‌شان خرمن آمال رُفت / پس گل قاجاریان از گلشن عزت شکفت

(همان: 86)

هر چند فتحعلی‌شاه قاجار با طبع شاعرانه‌اش، عموی خود آغامحمدخان و پیامبر گرامی اسلام را در کنار هم قرار می‌دهد: «دو محمد در جهان پیدا شد از ترک و عرب» (زرین کوب 1369 ج 3: 619) و بهار ورود قاجاریان را به عرصه حاکمیت ایران به شکفتن گل تشبیه می‌کند اما در واقع او چون تیغی در چشم باغبان خود فرو رفت:

راند حکمی زشت بر لطفعلی‌خان شاه زُند / پس بکنندش چشم و آوردش به ری بسته به بند
(بهار 1382: 97)

حکایت این بود که آغامحمدخان چون طفلی در دامان پرعطوفت دستگاه حکومتی کریم‌خان رشد کرد و با دلاوری و سنگدلی توانست، سلسله قاجاریه را که یکی از جنجالی‌ترین طوایف و حکومت‌های ایران بود، بنا نهد.

ایل قاجار چون دیگر قبایل ترک «از ایل‌های کوچ‌نشینانی بودند که به همراه مغول‌ها به ایران وارد شدند و از همان آغاز مانند سایر ایلات و عشایر در طلب قدرت و زمامداری کوشیدند ولی در عرصه شطرنج سیاست ایران، مدت‌ها سرباز پیاده‌ای بیش نبودند» (شمیم، 1370: 22) تا اینکه شاه‌عباس صفوی زیرکانه آنها را جهت مقابله با ایلات مهاجم و مدعی، به خدمت گرفت و آنها به تدریج صاحب قدرت شدند و در نهایت با ضعف زندیان و درایت آغامحمدخان، در سال 1209 هجری قمری سکان مملکت را در اختیار گرفتند.

در شروع فرمانروایی قاجاریان، کشور ایران به صورت ملوک الطوایفی اداره می‌شد و «آغا محمدخان اولین و بهترین نمونه یک رییس ایلاتی بود. وی از طریق شبکه‌های ارتباطی ایلاتی،... برای قدرت جنگیده، آن را به دست آورد و مستحکم کرد.» (آبراهامیان، 1389: 48) بدین گونه توانست یک وحدت ملی را موجب شود و امنیت نسبی برقرار سازد، از این رو بهار او را در میان پادشاهان قاجار، شایسته تحسین می‌داند:

اوست اندر پادشاهی مغز و اینان جمله پوست یک تن از اینان اگر شایان تحسین است، اوست
(بهار، 1382: 86)

و یک‌رنگی و سلحشوری و درایت او را می‌ستاید:
بی دو رنگی بُد به دشمن، دشمن و با دوست، دوست
آفرین بر شهریاری کاینش طبع و اینش خوست
گاه کوشش، راست گفتمی ساخته از سنگ و روست
گاه تدبیر آنچه گفتمی خلق گفتندی نکوست
(بهار: 86)

اما در عین حال موسس قاجاریه را به خاطر پول‌دوستی، بی‌رحمی و قساوت قلب در نظرها خوار و بی‌مقدار می‌داند:

باری او را بود در شاهی دو خوی ناپسند خست بسیار و بی‌انصافی بالابلند
نیمه مردان کرمان را به خواری چشم کند دختران‌شان را به ذلّ بردگی اندر فکند
راند حکمی زشت بر لطفعلی‌خان شاه زند پس بکندش چشم و آوردش به ری بسته به بند
در ری آن شهزاده آزاده را بر دار کرد خویش را نزد جوانمردان گیتی خوار کرد
(همان: 86-87)

وی پس از غلبه بر مدعیان، تهران را به عنوان مرکز حکومت خود در نظر گرفت و در سال 1209 هجری قمری رسماً خود را حاکم ایران خواند و چون توسط عادل‌شاه، مقطوع النسل شده بود، برادر زاده‌اش، موسوم به باباخان را به عنوان ولیعهد در شیراز تعیین نمود. شوشی، آخرین مکانی بود که این پادشاه با کَرّ و فرّ به چشم دید، زیرا بر اثر خست و سخت‌گیری و بداخلاقی به‌وسیله دو تن از پیشکارانش، شبانه در بستر به قتل رسید:

اندر اردوگاه پیرامون شوشی نیم شب کرد از دو خادم دیرینه خربوزه طلب
بهرش آوردند و شه بنمود بر آنان غضب گفت: ازین خربوزه خوردستید بی شرط ادب
بامدادان چشم‌هاتان برکنم تا زان سبب عبرت افزایید زیرا عبرت افزاید تعب

و آن دواش از بیم جان کشتند نزدیک سحر خست و بی‌رحمی آری این چنین بخشد ثمر
(همان: 87)

و این‌گونه، بعد از هجده ماه در سال 1211 هجری قمری به حکومت آغامحمدخان،
خاتمه داده شد و این باباخان بود که با موافقت ریش‌سفیدان توانست حکومت را در دست
گیرد و رسماً در سال 1212 با نام «فتحعلی شاه» تاج‌گذاری کند.

شد سپس فتح‌علی‌شاه اندر ایران پادشاه بود سلطانی رحیم و شهرپاری با حیا
(همان: 87)

دوران پادشاهی فتحعلی شاه قاجار (1250-1212 ه.ق.)

اصولاً در دولت قاجار، شاه صاحب اختیار جان و مال و ناموس مردم محسوب می‌شد.
دربار فتحعلی شاه را فساد، رشوه و توطئه دربرگرفته بود. او نیز رویه آغامحمد خان که
سمت مرشدش را داشت (آصف، 1352: 360) در پیش گرفت و با سوءظن و سخت‌گیری،
حکومت راند و حتی به نزدیکان خود، چون اعتمادالدوله، که در به تخت نشستن او نقش
اساسی داشت، نیز رحم نکرد. این دوست‌کشی بعدها سرمشق دیگر شاهان قاجار در قتل
قائم مقام و امیرکبیر و... گردید.

علی‌رغم سادگی دربار آغامحمدخان و چادرنشینی او، فتحعلی‌شاه، شیوه حکومت‌داری
خود را عوض کرد و تلاش کرد «با ایجاد بورکراسی گسترده، قدرت خود را نهادینه کند و
موقعیت خود را با تشکیل ارتشی کارآمد و دائمی تثبیت [نماید] و با تقلید از سنن و مراسم
درباری پادشاهان گذشته به حکومت خود مشروعیت ببخشد.» (آبراهامیان، 1389: 48) و
در صدد جلب نظر علمای دینی برآمد، تاج شاهی بر سر نهاد، شعرا را در دربار خود گرد
کرد و شاهنامه‌سرایی را احیا نمود.

لطف‌ها فرمود بر فتحعلی خان صبا شعر و صنعت یافت از تشویق او قدر و بها
(بهار: 1382: 87)

دوره جنگ‌های ایران و روس در زمان فتحعلی‌شاه آغاز شد. این جنگ‌ها ده سال طول
کشید و مرده‌ریگی جز خواری، زبونی و هزینه‌های هنگفت برای مردم ایران به‌همراه نداشت.
داغ امضای عهدنامه‌های ننگین گلستان و ترکمان‌چای و از دست رفتن حاصل‌خیزترین
مناطق شمالی کشور، از پیشانی ایران هیچ‌گاه زدودنی نیست:

روس با ما جنگ کرد و در گلستان عهد بست لیک ناگه عهدهای بسته را درهم شکست
حمله به تبریز کرد و داد جنگی تازه دست عاقبت در ترکمان‌چایی ز نو پیمان بیست
(همان: 87)

از امتیازات ویژه این عصر وجود ولیعهد شایسته و کاردان به نام عباس میرزا بود. فداکاری او در جنگ بر اثر عدم حمایت پدر و خیانت درباریان به جایی نرسید (کاسب، 1368: 67) و به تعبیر بهار:

شاه عباس از پس آن عهد و پیمان خوار شد نایب شه بود لیکن رانده دربار شد
 متهم شد در شکست روس و بی مقدار شد در خراسان رفت و آن جا ز اندهان بیمار شد
 (بهار، 1382: 88)

یک سال پس از مرگ عباس میرزا، (1249 ه.ق.)، فتحعلی شاه نیز پس از 37 سال حکومت در 68 سالگی درگذشت و از او به جز زراندوزی، خوشگذرانی و حرمسراسازی و بیش از هزار اولاد و زوجه حاصلی باقی نماند. (لسان الملک سپهر، 1363: 292)

دوران پادشاهی محمدشاه (1250-1264 ه.ق.)

ملک الشعرا بهار به قدرت رسیدن محمدشاه را در سایه حمایت دولت روس طبق قرارداد ترکمان چای و کفایت قائم مقام فراهانی می داند:

جانشین بُد شه محمد، زاده عباس شاه زان که عهد روس و ایران بُد بر این معنی گواه
 (بهار: 88)

دربار محمدشاه نیز مشحون از افراد متملق و جاه پرست و مال اندوز بود. این فضای بیمارگونه موجب عدم هضم و پذیرش اصلاحات و برنامه های نوین قائم مقام گردید. به همین خاطر با تحریک درباریان سودجو، قتل وی رقم زده شد. نکته جالب این است که بهار در نقل تاریخ این دوره بدون کوچک ترین اشاره به شخصیت محمدشاه بارها از ویژگی های قائم مقام می گوید و به خاطر تلاش در جهت نظم امور کشور و دربار، صلح با روس، ابداع شیوهی جدید در نثر و ... او را می ستاید:

خواجه بوالقاسم به کار روس و ایران دست داشت در فن انشا ز نو تخمی به باغ فضل کاشت
 در منظم کردن ایران بسی همت گماشت شعر را نیکو سرود و نامه را نیکو نگاشت
 در نگارستان به ناحق کشته شد قائم مقام یافت حاجی میرزا آقاسی آن جاه و مقام
 (همان: 88)

محمدشاه که خود ظاهری زاهدانه داشت معلم و مرشد درویش مسلکش یعنی میرزا آقاسی را به جای قائم مقام به صدرات برگزید اما او راه به جایی نبرد و نتوانست کشتی بی سکان ایران را به ساحل امنی سوق دهد و تنها به پر کردن کیسه خود بسنده کرد :

ساخت بهر خود ضیاع وافر از ملک و قنات دست و پایی کرد تا شه را پدید آمد وفات
(همان: 88)

در نهایت محمدشاه با بی‌لیاقتی و ناتوانی (سال 1264 ه.ق.) بعد از چهارده سال و سه ماه
حکمرانی به بیماری نقرس درگذشت.

دوران پادشاهی ناصرالدین‌شاه (1313-1264 ه.ق.)

او توانست در شانزده سالگی، به مدد مادرش مهدعلیا و میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تاج
شاهی بر سر نهد. صغر سن او موجب شد که مهدعلیا و اعتمادالسلطنه سکان‌دار امور شوند.
ناصرالدین‌شاه، جوانی بود نادانسته کار مهدعلیا مادرش در کارها دایرمدار
(همان: 89)

ضعف و زبونی سیاسی، اضمحلال فرهنگی، فضای مسموم رشوه‌خواری، چاپلوسی و بیگانه‌پرستی
این دوره را به دوران بی‌خبری ایران بدل کرده بود. به همه‌ی این‌ها باید استبداد شاه جوان و دادن
امتیازات متعدد به اتباع خارجی و... را افزود، گویی در حالی که اروپا با تکیه بر پیشرفت‌های
علمی، دنیا را تسخیر می‌کرد ایران به خواب خرگوشی فرو رفته بود:
وز دگر سو جنبش علمی به عالم یافت بار لیک ایران بود غرق خواب و جهل و اضطرار
در کناری اوفتاده سست و غافل زین امور انگلیس و روس بر وی چیره از نزدیک و دور
(همان: 99)

شیبانی از برجسته‌ترین ستایشگران ناصرالدین‌شاه نیز در توصیف این ایام می‌نالد:

باغ پریشان و سرو و کاج پریشان مُلک پریشان و تخت و تاج پریشان
شه نکند هیچ خواب امن چو دارد بستر شوریده و دواج پریشان

(آرین پور، 1372 ج 1: 141)

در اواخر دوره ناصری، تمامی مظاهر واپس‌گرایی و عقب‌ماندگی نمایان شده بود، هزینه‌های
هنگفت دربار و سفرهای پرهزینه و بی‌نتیجه شاه به فرنگ، جان مردم را به لب رسانده بود اما
رفتار مستبدانه او جرأت اعتراض را از همه گرفته بود.

سه نوبت شتابید سوی فرنگ نیفزود او را به دل عار و ننگ
خزینه تهی گشت و ملت گدا ز بیداد او دست‌ها بر خدا

(ناظم الاسلام کرمانی، 1384: 144)

برجسته‌ترین شخصیت دربار ناصرالدین‌شاه، میرزاتقی‌خان امیرکبیر بود که افق‌های
تازه‌ای را برای ایران مد نظر داشت. بهار در توصیف او بارها لب به تحسین گشوده است:

مردم دربار هر یک ناکسی مردم شکار بود تنها صدر اعظم در پی اصلاح کار ...
دزد و جاسوس و سخن چین ز احتسابش گشت پست

جمع و خرج ملک را تنظیم داد آن حق پرست

(بهار، 1382: 89)

اما سرنوشت او چیزی جز همان عاقبت پیشوای خود، قائم مقام، نبود، چون نه درباریان او را تحمل می‌کردند نه عوامل بیگانه، آنان دست به دست هم دادند و آن قدر بر شاه دمیدند تا بالاخره فرمان قتل وی امضا شد:

مادر شه با دگر درباریان شوربخت هم‌ره بیگانگان گشتند و کوشیدند سخت
شاه را دادند بیم از انتقال تاج و تخت شاه چربک خورد و بنهاد اره بر پای درخت
پس به امر شاه، دژخیمی پی اهلک او رفت در گرمابهٔ فین، ریخت خون پاک او

(همان: 89)

سقوط ارزش‌ها، خواری ایران زمین، دخالت بیگانگان، آشوب و تضعیف حکومت مرکزی از پیامدهای قتل او بود:

از پس مرگش در ایران فکر نام و ننگ مرد خون او گفتی که نقش عزت از ایران سترد
مرکزیت رفت و هر سو والی و شهزاده‌ای برد اقطاعی و مردم را به غارت داده‌ای

(همان: 99)

با مرگ امیرکبیر ناصرالدین شاه فرصت طلایی اصلاحات را از دست داد و در سیاست
دچار روزمرگی گردید و در عین فقر و فلاکت مردم، به گشت و گذار در فرنگ پرداخت:

در مسیل مسکنت بغنود و چندی برگذشت سر زجا برداشت آن ساعت که آب از سر گذشت
وز پی گردش یکی سوی اروپا برگذشت ماندش از پنجاه سال خسروی این سرگذشت...

(همان: 91)

او ظاهراً پس از سی سال، فقدان شخصیتی چون امیرکبیر را احساس می‌کند:

آن شنیدم کز پی سی سال شاهی، گفت شاه: کای دریغا از چه رو کردم اتابک را تباه

(همان: 90)

ملک الشعرا بهار نیم قرن بعد هنگام دیدار از حمام فین، بزرگواری و آثار امیر را می‌ستاید
و از هر رخنهٔ دیوار، لعن و نفرین مردم آزادی‌خواه ایران را نثار ناصرالدین شاه می‌کند:

گرمابهٔ خونین اتابک را بنگر گویی که هنوز از غم او اشک‌فشان است
هر رخنه دیوارش گویی که دهانی است کاندر حق دژخیمش نفرین به زبان است

(همان: 546)

شاعر استفاده ابزاری دولت‌های قاجار در برجسته‌کردن و تشویق علوم نظری چون شعر، ادب، فقه، و در عین حال غفلت از علوم تجربی و صنعت را یکی از دلایل فقر و عقب‌ماندگی کشور می‌داند:

علم و تاریخ و ادب را گشت بازاری عیان هم اصول حکمت و فقه و معانی و بیان...
خود گرفتم شافعی و بوحنیفه زنده گشت یا سخن چون روزگار انوری ارزنده گشت
چیست حاصل گر نه بیخ فقر و ذلت کنده شد بخت کشور شد سیه چون رخت کشور ژنده شد
(همان: 90)

به عقیده او شاهی که بنده و ذلیل قدرت‌های بیگانه است نباید از افتخار و شکوه محمود غزنوی یا معنویت و اخلاق دم زند:

شه که در معنی بر شاهان عالم بنده گشت معنویت نیست در ملکش و گر پاینده گشت
(همان: 90)

و در ترکیب بند «آیینۀ عبرت» که جهت اندرز به محمدعلی‌شاه سروده، به مقایسه شخصیت و شیوه حکمرانی ناصرالدین‌شاه با شاهان این دوره می‌پردازد و با طنزی تلخ نتیجه می‌گیرد هر ستایشی را در حق او باید نکوهش به حساب آورد:

خود تناسب شرط باشد در جهات همسری وین تناسب از میان گم شد به عهد ناصری
گر تناسب را بگیریم از ملوک غزنوی ناصرالدین‌شاه به مشرق بوده سلطانی قوی...
صاحب تدبیر و عزم و رای و طبع مستوی جمع در وی جمله آداب و صفات خسروی
ور قیاس از عهد بیزمارک و گلاستون کنیم از سر انصاف باید مدح را وارون کنیم
(همان: 90)

ثمره استبداد شاه، اخذ وام‌ها، واگذاری امتیازات و ...، نارضایتی شدید مردم بود. سرانجام وقتی شاه برای ادای شکرانه نیم‌قرن حکومت به حضرت عبدالعظیم می‌رود صدای تپانچه میرزا رضای کرمانی، شاه را به خواب ابدی و مردم را به بیداری و انقلاب فرا می‌خواند:

تا به شه عبدالعظیمش راند دژخیم قضا وز قضا شد اندر آنجا کشته تیر رضا
(همان: 91)

او را در جوار بارگاه حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند و میرزا رضا کرمانی را نیز بعد از بازجویی‌های مفصل به دار آویختند. او انگیزه‌اش را از قتل شاه، دفع ظلم خواند و در بازجویی گفته بود: «می‌خواستم خدمتی به ملت و دولت کنم.» (کرمانی، 1384: 79) از این پس فصل تازه‌ای در تاریخ بیداری مردم ایران رقم خورد و شمارش معکوس اضمحلال حکومت قاجاری شروع شد:

مرگش آغاز غمان دوده قاجار شد از قضا تاریخ مرگش هم «غم بسیار» شد
(همان: 91)

دوران پادشاهی مظفرالدین شاه (1324-1269 ه.ق.)

قتل ناصرالدین شاه، تاج پادشاهی را برای پنجمین امیر سلسله قاجار به ارمغان آورد. مظفرالدین شاه در واقع مردی ضعیف‌النفس و رقیق‌القلب بود، روحیه صلح‌طلب و عدم تمایل او به استبداد، بزرگترین امتیاز برای آزادی‌خواهان به شمار می‌رفت:

انقلاب فکری اندر عهد او بر کار شد جلسه‌ها ایجاد گشت و فکرها بیدار شد

(همان: 91)

او به عنوان ولیعهد تا چهل سالگی در آذربایجان محصور و از اوضاع ایران و جهان بی‌خبر بود و حتی فرصت تجربه‌اندوزی و تربیت سلطانی در دربار پدر را نیز از دست داده بود. از ویژگی‌های بارز او می‌توان شیفتگی به غرب را برشمرد، زیرا با اخذ وام‌های متعدد و سفرهای بی‌نتیجه به نیت درمان مزاج علیش، موجبات افزایش بدهی ایران به دول خارجی و وابستگی بیشتر به آن‌ها را فراهم آورد:

از فرنگ آمد به ایران طرفه‌های رنگ رنگ شاه را مجذوب کرد، آوازه شهر فرنگ
زان سبب کرد از اجانب قرض‌های بی‌درنگ شد خریداری از آن زر، اندکی توپ و تفنگ
مابقی صرف هوس‌های شه و دربار شد وان همه وام گران بر دوش ایران بار شد

(همان: 91)

دربار او نیز هم‌چون دستگاه پدرانش مملو از متملقانی بود که به جز خیانت به ایران‌زمین، عیاشی، تفرقه و نزاع، هنر دیگری را نیاموخته بودند. این امر مانع اصلاحات امین‌الدوله برای احیای روح تجددگرایی گشت به طوری که با اصلاح امور مالی شاه و درباریان به آنان برخورد و موجبات عزل سریع وی را فراهم آورد. پس از او:

...کَر و فری کرد عین‌الدوله اندر کار ملک لیک از آن پیچیده‌تر شد عقده‌ی دشوار ملک
کی به زورهای و هو رونق پذیرد کار ملک کی شود ادبار ملک، اصلاح از دربار ملک

(همان: 101)

در این اوضاع، بیماری شاه نیز بر تب جامعه در حال احتضار ایران شدت بخشیده بود:

شاه خود بیمار و مانده بی‌دوا بیمار ملک رشوت و تزویر و دزدی رایج بازار ملک
این چنین ملکی پریشان مانده دور از قافله کی شود اصلاح با صوم و صلوات نافله

(همان: 92)

بالاخره پس از مجاهدت‌های شجاعانه مجتهدین و روشنفکران، روز چهاردهم جمادی الثانی سال 1324 قمری فرمان مشروطیت از طرف مظفرالدین‌شاه صادر گردید:

گشت صادر دست خط شه در اصلاح امور از قضا «عدل مظفر» گشت تاریخ صدور (همان: 92)

و «روز یکشنبه هیجدهم ماه شعبان سال 1324 قمری مجلس شورای ملی با حضور وزیران و... در کاخ گلستان به وسیله مظفرالدین‌شاه رسماً افتتاح شد.» (شمیم، 1370: 461) حضور شاه با حال نزارش در حالی که دو نفر زیر بغل او را گرفته بودند، مهر تأییدی بر تقاضای بحق مردم و ارزش نهادن به مجلس شورا بود.

داد بر مشروطه فرمان، خسرو والا تبار منتخب شد مجلس شورا در اول روزگار (بهار، 1382: 93)

«حقیقت آن که مظفرالدین‌شاه با همه بیکارگی و درماندگی، مردی پاکدل و کم‌آزار بود ... هر چه بود فرمان مشروطیت را داد و از این جهت نام خود را در تاریخ مخلد ساخت.» (آرین پور، 1372: ج 2: 4) به این سبب مردم حتی بعد مرگش، از خداوند برایش آمرزش می‌طلبیدند؛ از این رو بهار و بسیاری از شاعران این دوره به مدح مظفرالدین‌شاه می‌پردازند و با امید بهروزی ایران بارها عدل و داد، عظمت و شکوه و... او را در قالب‌های کلیشه‌ای همچون خسرو گیتی‌ستان، بهترین شهنشاه و... می‌ستایند:

شکر خداوند را که داد و دهش را طرفه بنایی نهاد پادشه راد
خسرو گیتی‌ستان مظفرالدین‌شاه آن که ز عدلش بنای ظلم برافتاد
(بهار، 1382: 39)

او تنها چند روز پس از امضای فرمان مشروطیت، دار فانی را وداع می‌گوید:
اندر آن هنگام فرمان یافت شاه دادگر تاج و تخت ملک را بگذاشت از بهر پسر
(همان: 93)

بهار که از جوانی مورد لطف درگاه مظفرالدین‌شاه بود در تعزیت او و تهنیت به تخت نشستن محمدعلی شاه ترجیح‌بندی با مطلع «صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت» (همان: 66) سرود و در روزنامه نوبهار مشهد منتشر کرد و به امید آن که شاه جوان با پیروی از پدر، قلوب مضطرب ملت را آرامش بخشد، او را تایید می‌کرد.

دوران پادشاهی محمدعلی شاه (1327-1324 ه.ق.)

با مرگ مظفرالدین شاه، محمدعلی میرزا به عنوان ششمین پادشاه قاجار بر اریکه سلطنت تکیه زد. وی در آغاز، به ظاهر رضایت خود را صریحاً نسبت به قانون اساسی و نظام مشروطیت اعلام کرد، از این رو شعرای عصر مشروطه به ستایش وی پرداختند:

رایت و دیهیم و خاتم و کمر و بخت باد مبارک به شهریار جوان بخت

(فراهانی، 1307: 110)

اما طبیعت خودکامه وی و وابستگی شدید به روس‌ها نمی‌گذاشت مخالفت و رفتار خصمانه خود را با مشروطه‌طلب‌ها پنهان کند. او «با عدم دعوت از نمایندگان مجلس به مراسم تاجگذاری، آن‌ها را تحقیر کرد ... و وزرا را به نادیده گرفتن مجلس، تشویق کرد.» (آبراهامیان، 1389: 113) بهار با دیدن این اوضاع در ترکیب بند هفت‌صد بیتی «آیینۀ عبرت» تاریخچه ایران و عمل کرد شاهان را از پادشاهی کیومرث تا آخر دوره مظفرالدین شاه برای محمدعلی شاه بازگو، و دلسوزانه او را نصیحت می‌کند:

این همه آثار شاهان خسرو افسانه نیست شاه را شاه، گزیر از سیرت شاهانه نیست
خیز و از داد و دهش آباد کن این خانه را اندک اندک دور کن از خانه ات بیگانه را

(بهار، 1382: 93)

و پس از سبکسری شاه مبنی بر دعوت از قشون روس، سعی می‌کند با لحنی هزل‌آمیز حس غیرت او را تحریک کند و او را از این اقدام نابخردانه بازدارد:

پادشاه‌ها نصیحتم بشنو	مملکت را به دست روس مده
نوعروسی است مُلک و تو داماد	به کسی دست نوعروس مده
روس اهریمنی است خونخواره	به کف اهرمن دبوس مده
تا تقاضای دیگری نکند	به نخستش مخوان و بوس مده

(همان: 1101)

عهدشکنی‌های پی‌درپی محمدعلی شاه، شاعر را وا می‌دارد دوباره هشدار دهد و عاقبت ناگوار «سلطان عبدالحمید»، پادشاه مستبد ترک، را به او گوشزد نماید:

گر بشکنند عهد از ره جهل و غیّ	ترسم چو عبدالحمید
گردد اسیر پنجه اقتدار	از نیروی نوبهار
خوش باشد از زین شاه گیرند پند	شاهان پیمان شکن

پیمان شکن را خصم دین گفت حق چندین چه و چون مکن
(همان: 113)

اما وقتی پند کارگر نیست به خود می گوید «مدهش پند که بر ددمنشان پند
هباست» (همان: 111) و مردانه در برابرش می ایستد و او را مستبد و پیمان شکن می خواند:
ملکا جور مکن پیشه و مشکن پیمان که مکافات خداییت بگیرد دامان
خودسر و هوسران:
ملکا خودسری و جور تو ایران سوز است به مکافات تو امروز وطن فیروز است
متکبر:

شاه خود کیست بدین کبر و انانیت او تا نکو باشد درباره ما نیت او
خطاکار، منافق و چنگیز زمان می خواند:
شاه یکدل نشد و کار هبا گشت و هدر ملت خسته درین مرحله کن فکر دگر
کشت ملت را کردی ز ستم پاک درو شد کهن قصه چنگیز ز بیداد تو نو
(همان: 111-110)

محمدعلی شاه پس از چالش های بی پایان با مجلس و سوء قصد به جانش به طور جدی به فکر براندازی مشروطه افتاد و «با آنکه برای چهارمین بار در مجلس شورای ملی سوگند وفاداری به مشروطه خورده بود با کمک مشاورین روسی، درباریان و عناصر مرتجع روحانی و غیر روحانی، مقدمات مقابله با ملت را پی ریزی کرد.» (شمیم، 1370: 496) از این رو سحرگاه یکی از روزهای تابستان سال 1326 هجری قمری به همراهی «لیاخوف» و گارد سلطنتی به سمت باغ شاه روانه شد و طی بیست روز اقامت به طراحی فتنه و توطئه مشغول بود. مجلس در برابر این تحرکات بی تفاوت ماند و با نابوری شاهد به توپ بستن خانه ملت شد.
محمدتقی بهار در واکنش به این اقدام در مستزادی با عنوان «کار ایران با خداست» با انتقاد از محمدعلی شاه می گوید به خاطر بد ذاتی و کوری از دیدن خورشید عدالت عاجز است:

شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست زانکه طینت پاک نیست
دیدۀ خفاش از خورشید در رنج و عناست کار ایران با خداست
و صاعقه قهر الهی و انتقام آزادیخواهان را به او وعده می دهد:
باش تا آگه کند شه را از این نابخردی انتقام ایزدی
انتقام ایزدی برق است و نابخرد گیاست کار ایران با خداست
(بهار، 1382: 125)

دوران استبداد او مستعجل بود زیرا خبر سرکوبی مشروطیت به سرعت به تمام کشور رسید. مجاهدین تبریز و رشت و ایل بختیاری به طرف تهران حرکت و در 27 جمادی الثانی 1327 قمری تهران را فتح نمودند. بهار در شب بشارت این فتح غریو شادی سر می‌دهد:

چندی ز بیداد فرسوده گشتیم	با خاک و با خون آلوده گشتیم
زیر پی خصم فرسوده گشتیم	و امروز دیگر آسوده گشتیم
از ظلم ظالم، از کید بدخواه	الحمد لله، الحمد لله

(همان: 126)

فاتحان تهران بی‌درنگ در بهارستان شورایی تشکیل دادند. این شورا در اولین نشست خود، محمدعلی شاه را از حکومت خلع نمود. بهار در قصیده «فتح تهران» و «فتح الفتوح» همین مضمون را همراه ستایش از رهبران انقلاب و تهنیت بر تخت نشستن احمد شاه تکرار می‌کند:

کوشش بدخواه ما یکسره شد بی‌اثر	خلع شد و طرد شد دشمن بیدادگر
به تخت شاهی نشست پادشه نامور	سلطان احمد که هست زینت تاج و کمر

(همان: 143)

شاه مخلوع به مامن خود یعنی سفارت روس پناه برد و فرزند دوازده‌ساله‌اش، احمدمیرزا، به سلطنت برگزیده شد و مشروطه‌خواهان امور کشور را به دست گرفتند. در این میان محمدعلی شاه با حمایت روس‌ها برای بازگشت به قدرت موروثی، طی چند مرحله به ایران هجوم آورد ولی با سرافکنندگی پا به فرار نهاد. و بهار در ترجیع بند «سبحان‌الله این چه رنگ است» فرار «ممدلی گریز پا» را دست مایه طنز قرار داده است:

من ممدلی گریز پایم	با دولت روس آشنایم
تهران تو کجا و من کجایم	خواهم که به جانب تو آیم
کز عشق تو کله‌ام دبنگ است	سبحان‌الله این چه رنگ است...

(همان: 171-172)

دوران پادشاهی احمد شاه (جلوس 1327 - عزل 1344 ه.ق.)

در زمان پادشاهی این کودک دوازده ساله، پایان یک قرن و نیم حکومت قاجار رقم خورد. رفتار او نه مثل پدر، که بیشتر به پدربزرگش شباهت داشت و از آن‌جا که او

124 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

نخستین پادشاهی بود که پس از قیام ملت علیه استبداد بر تخت سلطنت مشروطه ایران نشست برخی آزادی خواهان از او استقبال کردند:

گردید ز احمدشاه دل‌ها همه شاد امروز بنشست به قسطنطین بر تخت رشاد امروز
(نسیم شمال: 215)

بهار نیز که بیشترین دشمنی را نسبت به محمدعلی شاه نشان داده، در مراسم تاجگذاری فرزندش، خوشبین است:

باشد تا این پسر، نه بر طریق پدر زینت بخشد به ملک، آیین بخشد به دین
(بهار، 1382: 143)

و او را کی کاووس ثانی می خواند:

به سر بنهاد احمدشاه، دیهیم کیانی را بین با تاج کی کاووس، کی کاووس ثانی را
(همان: 215)

و امیدوار است او بتواند ایران را بهشت سازد:

مُلک از او گردد معمورتر از باغ بهشت خاک از او گردد آبادتر از خاک فرنگ
(همان: 228)

از این رو شاه را به استفاده از فرصت پیش آمده (در جنگ جهانی اول) ترغیب می کند:
تو علم آری در این کشور، تو برندی ز غفلت در تو بگشایی به مردم سر، گنوز آسمانی را
(همان: 215)

و می گوید مملکت ویران است و چشم‌ها نگران به سوی تو:

ویرانه‌ای است کشور ایران ویرانه را بها و ثمن نیست
(همان: 233)

ظاهراً احمدشاه برخلاف پدرش به نظام مشروطه بی‌علاقه نبود اما کارداران نالایق، صباوت، بیماری و سفرهای متعدد به اروپا نگذاشت این شاه نوجوان تجلی بارزی داشته باشد و با آشکار شدن این ضعف و زبونی، آرزوی پادشاهی کارآمد چون جمشید و... در دل‌ها قوت می‌گیرد:

امید که جنبش کند این خون کیانی	در ملت آرین
گیرند ز سر مردصفت تازه جوانی	چون مردم ژرمن
در مُلک نگهداری و در ملک‌ستانی	کز سطوت جمشید وز قدرت بهمن
دارند بسی بر ورق دهر نشانی	(همان: 235)

بهار دو سال پس از سلطنت احمدشاه در قصیده «راه عمل» دوباره او را نصیحت می کند:

فرصت مده از دست چو وقتی به کف افتاد کاین مادر اقبال همه ساله نزاید
 با همت و با عزم قوی مُلک نگهدار کز دغدغه و سستی کاری نگشاید
 (همان: 233)

اما سستی اراده و ضعف جسمانی، افسار مملکت را از دست او ستانده بود. این اوضاع به تدریج موجب نارضایتی می‌شود، از این رو بهار (1296 ه.ش.)، در قصیده «شاه نادان» و مثنوی «شاه لثیم» با لحنی موهن احمدشاه را دزد، تن‌پرور، بی‌لیاقت، دروغگو، ترسو، محترک، تنگ‌نظر، زرپرست و... خطاب می‌کند:

زین شه نادان امید ملک‌رانی داشتن هست چون از دزد، چشم پاسبانی داشتن
 کذب و جبن و احتکار و خست و رشوه‌خوری هیچ ناید راست با تاج کیانی داشتن
 کی سزد از ارتجاعی زاده، قانون پروری کی سزد از گرگ، امید شبانی داشتن...
 (همان: 251)

پادشهی بود به عهد قدیم شیفته خوردنی و زر و سیم ...
 سودخور و زرطلب و چشم‌تنگ بی‌عظمت چون نم خون روز جنگ
 (همان: 797)

پس از چاپ اشعاری ازین دست، روزنامه نوبهار به امر دربار به مدت سه ماه توقیف می‌شود و بهار بنابر مصلحت و تجدید انتشار روزنامه و رفع کدورت شاه با سرودن قصیده «ای ملک» و «قهر و آشتی» و مثنوی «شاه دل آگاه» با لحنی نصیحت‌آمیز درصدد جبران برمی‌آید:

پادشهی در خور احمد شه است در خور احمد شه کار آگه است
 گفتم از این دست سخنی چند نغز تا شنود خسرو بیدار مغز
 دور نهد خستگی و بیم را برشکنند پنجه دژخیم را
 (همان: 799)

و از او می‌خواهد سررشته پادشاهی را حفظ کند و چاره‌ای برای نجات مملکت بیاندیشد: جنبشی با خاطر بیدار، کاندرا ملک ما مسکنت بیدار و آسایش به خواب است ای ملک
 قبضه شمشیر شاهان عجم، در دست تست تا کی این تیغ مبارک در قراست ای ملک
 آتشی در پنبه پنهانست، این دانیم ما خاطر ما زین سبب در التهاب است ای ملک
 (همان: 252)

126 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

در نهایت، وقتی (در سال 1298) فتنه و آشوب کشور را فلج کرده است، بهار از شاهی که «کلم فروشی در سویس را بر پادشاهی مُلک جمشید ترجیح می‌دهد» (بهار، 1386: 39) قطع امید می‌کند و در نکوهش او و دربار ننگینش فریاد برمی‌آورد:

ای مردم دلخون وطن دغدغه تا کی چون شه ز وطن دل بکند، دل بکن از وی...
(بهار، 1382: 270)

او پس از کودتای 1299 وقتی به زندان رضاخان می‌افتد ضمن قصیده «هیجان روح» احمد شاه را مسئول همه گرفتاری‌ها و نابسامانی‌های ایران می‌داند زیرا چون کودک، غیر از خواب و خور کاری ندارد و از سر طمع و مال‌اندوزی به بهای یک، ده برابر به مملکت ضرر زده و دربار پادشاهی جنگجو چون آغامحمد خان را به دکه و دکان بدل کرده است:

تلقین و دعای من در آن شب بود نفرین و هجای شاه بد گوهر
چون کودک شیرخواره از گیتی طرفی نگرفته غیر خواب و خور
شد دربار محمد غازی در دوره احمدی یکی متجر
و از بی‌رگی و بی‌شرمی در برابر مملکت خود احساس مسئولیت نمی‌کند:
آکنده و سرد پیکری چونان کز پیه فسرده قالبی منکر
اندیشه رفتن فرنگش بیش ز اندیشه رفتن سر و افسر
و آشکارا او را بی‌غیرت می‌خواند و در پایان از فرجام شوم زراندوزی و اعتماد به رضاخان
جاه طلب، به او هشدار می‌دهد:

نه زور رضات می‌کند یاری نه نور ضیات می‌شود رهبر
(همان: 281)

شاعر در سال 1304 به آسیب‌شناسی سلسله قاجار پرداخته و دلیل انقراض آن را برمی‌شمارد:

بدرود گفت دولت قاجاری مرگ اندر آمد از پس بیماری
فرجام زشت خویش پدید آورد کندی و کاهلی و سبک‌ساری...
(همان: 317)

بهار (در سال 1312) پس از سه بار تجربه زندان رضاخان، برای آخرین بار از این «پادشاه کم‌آزار و تنگ‌چشم» (همان: 745) یاد می‌کند و می‌گوید پند مرا به خاطر حرص و آزمندی:

نشینید و ملول گشت از من دید بر من به دیده دشمن
(همان: 745)

سرانجام احمدشاه در سال 1307 خورشیدی، وقتی که رضاخان میر پنج، بنای حکومت پهلوی را پی‌ریزی می‌کرد، از دنیا می‌رود.

نتیجه

ملک‌الشعرا بهار توانسته است تلاطم‌های روحی ملتی سیلی‌خورده را در شعرش منعکس کند، گویی در شعر او روح جامعه و شاعر به هم پیوند می‌خورد و از این رو سزاوار است در گذر نسل‌ها ماندگار شود. ستایش‌ها و نکوهش‌های او از حاکمان زمانه، بیانگر عقیده مردم است و جنبه شخصی ندارد؛ در پیرنگ تصویری که بهار از فرمان‌روایان معاصر ارایه می‌کند خوشبینی و امید را می‌توان دید اما این خود حاکم است که با رفتارش، آن را زشت یا زیبا می‌گرداند. او در شعرش، شیرینی مدح و تلخی پند را درهم می‌آمیزد تا حاکمان زمانه صدایش را بشنوند و اگر گوش شنوایی نیابد دلیرانه در برابر آن‌ها می‌ایستد و چهره زشت آن‌ها را رسوا می‌کند. تصویری که او از هفت پادشاه سلسله قاجار ارائه کرده، اغلب زشت و زننده است و نسبتاً با حقایق تاریخی منطبق می‌باشد و می‌تواند در هر زمان و مکان، فرمان‌روایان را از خواب غفلت و غرور قدرت برحذر دارد.

کتاب نامه

- آبراهامیان، پرواند 1389 *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. چاپ دوم. تهران: نشر نی.
- آرین پور، یحیی 1372 *از صبا تا نیما*. جلد اول، چاپ نهم، تهران: انتشارات زوار
- آصف، محمد هاشم 1352 *رستم التواریخ*، به اهتمام محمد مشیری. چاپ دوم. تهران: نشر امیر کبیر
- احمدی گیوی، حسن 1378 *ستایشگر میهن و آزادی*. چاپ اول. تهران: نشر قطره.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی 1376 *ایران و تنهاییش*. چاپ اول. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____، _____ 1340 *یغما*، شماره 4 سال 14، تیرماه 1340
- براون، ادوارد 1386 *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت*. عباسی. اول. تهران: نشر علم.
- بهار، محمدتقی 1386 *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. ج 1. چاپ هفتم. تهران: نشر امیر کبیر.
- _____، _____ 1382 *دیوان ملک الشعرا بهار*. چاپ اول. تهران: نشر آزاد مهر
- خلیلی، خلیل الله 1380. «به یاد استاد سخن مرحوم بهار»، در *بلند آفتاب خراسان*. به اهتمام محمد گلبن. چاپ اول. تهران: رسانش. صص 153-150
- زرین کوب، عبدالحسین 1369 *نقد ادبی*، جلد اول، چاپ چهارم. تهران: امیر کبیر.
- سراج، شهین 1390 «جلوه‌های وطن در شعر بهار». (سایت ملک الشعرا بهار www.bahar.fr)
- شمیم، علی اصغر 1370 *ایران در دوره سلطنت قاجار*. چاپ دوم. تهران: علمی.
- کاسب، عزیزاله 1368 *منحنی قدرت در ایران*. چاپ اول. مؤلف
- فراهانی، ادیب الممالک 1307 *دیوان کامل اشعار*. تصحیح وحید دستگردی. چاپ اول. تهران: آرمغان.
- کرمانی، ناظم الاسلام 1384 *تاریخ بیداری ایرانیان*، چاپ هفتم. تهران: امیر کبیر.
- نفیسی، سعید. 1330. «مرگ بهار». کاویان. سال دوم. شماره 24. صص 13-19
- همایی، جلال‌الدین. «سرگذشت بهار» در *بلند آفتاب خراسان*. صص 69-71
- یغمایی، حبیب. 1330 «رحلت ملک الشعرا» *یغما*. سال چهارم، شماره 1. صص 6-8
- لسان الملک سپهر